

## احمد میرعلایی

احمد میرعلایی، استاد دانشگاه اصفهان و مترجم سرشناس آثار دشوار ادبی، بیشتر به عنوان مترجم بورخس شناخته شده است. اما در کارنامه پربار ترجمه او آثاری از دیگر نویسندگان قرن بیستم از جمله جوزف کنراد، گراهام گرین، اکتاویو پواز، جان و ایتینگ، میلان کوندرا، اس. نی. پل و لارنس دارل نیز به چشم می‌خورد. به عنوان نمونه کار آقای میرعلایی داستان کوتاهی برگزیده‌ایم از کتاب مرگ و پرگار (خورخه لویس بورخس، مجموعه داستان. نشر فاریاب، تهران، ۱۳۶۳). خواندن چند سطر از یادداشتی که مترجم بر کتاب نوشته است خالی از لطف نیست:

«هر بار که اثری از بورخس را ترجمه کرده‌ام به خود گفته‌ام که این دیگر «بورخس» آخری است. اما باز مناسبتی، موقعیتی یا حالتی روحی پیش آمده و تب آلوده به مضاف یکی دیگر از کارهای او رفته‌ام... طی دو سال گذشته همان تب و تاب‌ها و مناسبت‌ها باز مرا به سراغ بورخس فرستاد و شش داستان این مجموعه را، که همه از کارهای اولیه اوست و در گذشته به سبب کمبود بضاعت یا جرات به ترجمه آنها دست نزده بودم بیشتر برای عرضه به دوستان نزدیک و کمتر به منظور چاپ، به فارسی برگرداندم. اکنون که فاریاب لطف کرده و خواستار چاپ این داستانها شده است، با پوزش از خوانندگان به خاطر شکستن این پیمان اعلام نشده عهد می‌بندم و اعلام می‌کنم که دیگر کاری به کار بورخس نخواهم داشت و ترجمه باقیمانده آثار او را به همت دوستان جوانتر وامی‌گذارم.»

### Theme of the Traitor and the Hero

So the Platonic year  
Whirls out new right and wrong,  
Whirls in the old instead;  
All men are dancers and their tread  
Goes to the barbarous clangour of a gong.

#### W. B. Yeats: The Tower

UNDER the notable influence of Chesterton (contriver and embellisher of elegant mysteries) and the palace counsellor Leibniz (inventor of the pre-established harmony), in my idle afternoons I have imagined this story plot which I shall perhaps write some day and which already justifies me somehow. Details, rectifications, adjustments are lacking; there are zones of the story not yet revealed to me; today, 3 January 1944, I seem to see it as follows:

The action takes place in an oppressed and tenacious country: Poland, Ireland, the Venetian Republic, some South American or Balkan state.... Or rather it has taken place, since, though the narrator is contemporary, his story occurred towards the middle or the beginning of the nineteenth century. Let us say (for narrative convenience) Ireland; let us say in 1824. The narrator's name is Ryan; he is the great-grandson of the young, the heroic, the beautiful, the assassinated Fergus Kilpatrick, whose grave was mysteriously violated, whose name illustrated the verses of Browning and Hugo, whose statue presides over a grey hill amid red marshes.

Kilpatrick was a conspirator, a secret and glorious captain of conspirators; Like Moses, who from the land of Moab glimpsed but could not reach the promised land, Kilpatrick perished on the eve of the victorious revolt which he had premeditated and dreamt of. The first centenary of his death draws near; the circumstances of the crime are enigmatic; Ryan, engaged in writing a biography of the hero, discovers that the enigma exceeds the confines of a simple police investigation. Kilpatrick was murdered in a theatre; the British police never found the killer; the historians maintain that this scarcely soils their good reputation, since it was probably the police themselves who had him killed. Other facets of the enigma disturb Ryan. They are of a cyclic nature: they seem to repeat or combine events of remote regions, of remote ages. For example, no one is unaware that the officers who examined the hero's body found a sealed letter in which he was warned of the risk of attending the theatre that evening; likewise Julius Caesar, on his way to the place where his friends' daggers awaited him, received a note he never read, in which the treachery was declared along with the traitors' names. Caesar's wife, Calpurnia, saw

## مضمون خانی و قهرمان

سال افلاطونی بدین سان  
درست و نادرست تازه را از دور بیرون می‌راند،  
به جای آن درست و نادرست کهنه را به دور می‌اندازد؛  
مردم همه لعبتکانند و سر نخ آنان  
به جلا جنگ بربری ناقوسی بسته است.  
برج<sup>۱</sup> سروده دلبیو . بی . ییتز<sup>۲</sup>

زیر نفوذ چسترتون<sup>۳</sup> رسوا (مبدع و پیرایه‌بند رمز و رازهای شکیل) و لایبیتز<sup>۴</sup> رایزن دربار (که هماهنگی ازلی را اختراع کرد)، مبحث زیر در خیال پرداخته‌ام، که بی‌تردید طی بعد از ظهرهای بی‌ثمر آن را بسط خواهیم داد (و این تلاش از هم اکنون به نحوی موجه می‌نماید). جای جزئیات، بازبینی‌ها و ترمیم‌ها خالی است؛ تکه‌هایی از این تاریخ هنوز بر من آشکار نیست؛ امروز، که سوم ژانویه ۱۹۴۴ باشد، آن را کم و بیش چنین می‌بینم:

حادثه در سرزمینی زیر فشار و سرسخت: لهستان، ایرلند، جمهوری وندیک، کشوری در امریکای جنوبی یا حوزه بالکان نشر می‌یابد... باید بگویم نشر یافته است، چرا که هر چند راوی معاصر است، روایتی که نقل کرده نزدیک میانه یا اوان قرن نوزدهم رخ داده است. بیابید، برای سهولت روایت، بگویم که مکان ایرلند است و زمان سال ۱۸۲۴، راوی رایان<sup>۵</sup> نام دارد؛ او نتیجه فرگوس کیل پاتریک<sup>۶</sup> جوان، قهرمان برومند و شهید است، که به طرز اسرارآمیزی نبش قبر شده، همان که نامش زینت بخش شعر براونینگ<sup>۷</sup> و هوگو<sup>۸</sup> است، و مجسمه‌اش فراز تپه‌ای خاکستری رنگ میان دشتهای سرخ سروری می‌کند.

کیل پاتریک فردی دسیسه‌گر بود، سر دسئه پنهانی و سر بلند دسیسه‌گران؛ به موسی شابهت داشت ازین لحاظ، که از سرزمین موآب<sup>۹</sup>، ارض موعودی را توصیف می‌کرد که هرگز بدان پانمی گذاشت، زیرا شب شورش پیروزمندانه‌ای که خود طرح افکنده و برانگیخته بود هلاک شد. تاریخ نخستین سده مرگش نزدیک می‌شود؛ جزئیات جنایت معماگونه‌اند؛ رایان، که در کار فراهم ساختن زندگینامه‌ای از قهرمان است، کشف می‌کند که معما از حیطه جنائی محض فراتر می‌رود. کیل پاتریک در تماشاخانه‌ای به قتل رسیده؛ پلیس انگلیسی نتوانست ردپایی از قاتل پیدا کند؛ تاریخ‌نویسان اعلام می‌دارند، که عدم توفیق پلیس به هیچ وجه با نیت خیر آنان منافاتی ندارد، زیرا او بدون شک به فرمان همین پلیس به قتل رسیده است. مراحل دیگر معما رایان را آشفته می‌سازد. این وجوه خصلتی حلقوی دارند: به نظر می‌رسند که پدیده‌هایی را از مناطق دور افتاده و اعصار از یاد رفته تکرار یا تلفیق می‌کنند. بدین سان، کسی نیست که نداند که گزمگانی که نعش قهرمان را واریسی کردند نامه سر به مهری یافتند که او را از رفتن به تماشاخانه در آن شب خاص برحذر می‌داشت. جولوس سزار هم، سر راه خود به قربانگاه، آنجا که دشته‌های دوستانش به انتظارش بود، عریضه‌ای دریافت کرد که در آن توطئه افشا و نام خائنان به دست داده شده بود.

in a dream the destruction of a tower decreed him by the Senate; false and anonymous rumours on the eve of Kilpatrick's death publicized throughout the country that the circular tower of Kilgarvan had burned, which could be taken as a presage, for he had been born in kilgarvan. These parallelisms (and others) between the story of Caesar and the story of an Irish conspirator lead Ryan to suppose the existence of a secret form of time, a pattern of repeated lines. He thinks of the decimal history conceived by Condorcet, of the morphologies proposed by Hegel, Spengler and Vico, of Hesiod's men, who degenerate from gold to iron. He thinks of the transmigration of souls, a doctrine that lends horror to Celtic literature and that Caesar himself attributed to the British druids; he thinks that, before having been Fergus Kilpatrick, Fergus Kilpatrick was Julius Caesar. He is rescued from these circular labyrinths by a curious finding, a finding which then sinks him into other, more inextricable and heterogeneous labyrinths: certain words uttered by a beggar who spoke with Fergus Kilpatrick the day of his death were prefigured by Shakespeare in the tragedy *Macbeth*. That history should have copied history was already sufficiently astonishing; that history should copy literature was inconceivable... Ryan finds that, in 1814, James Alexander Nolan, the oldest of the hero's companions, had translated the principal dramas of Shakespeare into Gaelic; among these was *Julius Caesar*. He also discovers in the archives the manuscript of an article by Nolan on the *Swiss Festspiele*: vast and errant theatrical representations which require thousands of actors and repeat historical episodes in the very cities and mountains where they took place. Another unpublished document reveals to him that, a few days before the end, Kilpatrick, presiding over the last meeting, had signed the order for the execution of a traitor whose name has been deleted from the records. This order does not accord with Kilpatrick's merciful nature. Ryan investigates the matter (this investigation is one of the gaps in my plot) and manages to decipher the enigma.

Kilpatrick was killed in a theatre, but the entire city was a theatre as well, and the actors were legion, and the drama crowned by his death extended over many days and many nights. This is what happened:

On 2 August 1824, the conspirators gathered. The country was ripe for revolt; something however, always failed: there was a traitor in the group. Fergus Kilpatrick had charged James Nolan with the responsibility of discovering the traitor. Nolan carried out his assignment: he announced in the very midst of the meeting that the traitor was Kilpatrick himself. He demonstrated the truth of his accusation with irrefutable proof; the conspirators condemned their president to die. He signed his own sentence, but begged that his punishment not harm his country.

کالپورنیا<sup>۱۰</sup>، همسر سزار، در رویاهای خود، برجی را دید که سنا به نام شوهرش کرده بود، و این برج فرو می‌ریخت؛ شب مرگ کیل پاتریک، شایعات دروغ و ناموثق در سراسر کشور با سوختن برج دائره‌ای شکل کیل گاروان<sup>۱۱</sup> مصادف بود - رویدادی که می‌توانست بدشگون به نظر رسد، زیرا کیل پاتریک در کیل گاروان زاده شده بود. این قرینه‌ها (و قرائن دیگر) در ترجمهٔ احوال قیصر و سرگذشت توطئه‌گری ایرلندی، اندیشهٔ وجود طرحی پنهانی در زمان را در ذهن رایان تقویت می‌کند، تصویری که در آن، خطوط خود را تکرار می‌کنند. بر تاریخ اعشاری، که کندورسه<sup>۱۲</sup> آن را متصور می‌دانست، تأمل می‌کند؛ بر شکل‌شناسی‌های پیشنهادی هگل<sup>۱۳</sup>، اشپینگلر<sup>۱۴</sup>، ویکو<sup>۱۵</sup>، بر شخصیت‌های هزیود<sup>۱۶</sup>، که از طلبه آه‌ن ترقی معکوس می‌کنند. به بررسی تناسخ ارواح می‌پردازد، نظریه‌ای که ادب کلتی<sup>۱۷</sup> را از وحشت می‌انبارد و همین قیصر آن را به کاهنان بریتانی<sup>۱۸</sup> نسبت می‌داد؛ به این اندیشه می‌افتد که پیش از آنکه قهرمان فرگوس کیل پاتریک باشد، فرگوس کیل پاتریک جولیوس سزار بوده است. نمونهٔ غریبی از برهان او را ازین هزار توه‌ای حلقوی می‌رهند تا به درون هزار توه‌ای دیگری اندازد که حتی نامجانس تر و گریزناپذیرترند: کلمات‌گدایی که روز مرگ فرگوس کیل پاتریک با او سخن گفت قبلاً در تراژدی مکتب آمده‌اند. تقلید تاریخ از تاریخ به اندازهٔ کافی غریب بود؛ تقلید تاریخ از ادبیات دیگر نامتصور است...

رایان کشف می‌کند که در سال ۱۸۱۴، جیمز الکساندر نولان<sup>۱۹</sup>، پیرترین یار قهرمان، نمایشنامه‌های شکسپیر، از جمله جولیوس سزار، را به زبان گیلی<sup>۲۰</sup> ترجمه کرده بود. او همچنین در آرشوها به دست‌نوشتهٔ مقاله‌ای به قلم نولان دربارهٔ فست اشپیله<sup>۲۱</sup> در سویس دست می‌یابد: یعنی آن بازسازی‌های عظیم و پراکندهٔ تئاتری، که به هزاران بازیگر نیاز دارد و ماجراهای تاریخی را در همان شهرها و کوههایی که رخ داده‌اند تکرار می‌کند. باز سند منتشر نشدهٔ دیگری افشا می‌کند که چند روزی پیش از پایان، کیل پاتریک، که ریاست جلسهٔ سران را برای آخرین بار برعهده داشته، حکم مرگ خائنی را امضاء کرده، خائنی که نامش از سند محو شده است. این حکم اصلاً با روحیهٔ پارسای کیل پاتریک هماهنگی ندارد. رایان در مسئله ژرف‌تر غور می‌کند (تفتیش او یکی از شکافها را در این بحث می‌پوشاند) و موفق به حل معما می‌شود.

سرنوشت کیل پاتریک در تماشاخانه‌ای به انجام رسید، اما از تمامی شهر نیز تماشاخانه‌ای ساخته بود، و بازیگران همهٔ افراد او بودند. و نمایشنامه‌ای که نقطهٔ اوج آن مرگ او بود بسیاری روزها و بسیاری شبها را دربر می‌گرفت. آنچه روی داد چنین بود:

روز دوم اوت سال ۱۸۲۴ توطئه‌چینان فراهم آمدند. کشور در آستانهٔ عصیان بود. اما همیشه هر تلاشی به نحوی با شکست روبرو شده بود: خائنی در میان گروه بود. فرگوس کیل پاتریک به جیمز نولان دستور داد تا این خائن را بیابد. نولان دستورهای او را اجرا کرد: چون جمع همه گرد آمدند در برابر آنان اعلام داشت که خائن کسی جز خود کیل پاتریک نیست. این اتهام را با شواهد انکارناپذیر اثبات کرد؛ توطئه‌چینان رهبر خود را به مرگ محکوم کردند. او خود حکم مرگ خویش را امضاء کرد؛ اما التماس کرد اجازه ندهند که محکومیت او به وطن اجدادی لطمه زند.

It was then that Nolan conceived his strange scheme. Ireland idolized Kilpatrick; the most tenuous suspicion of his infamy would have jeopardized the revolt; Nolan proposed a plan which made of the traitor's execution an instrument for the country's emancipation. He suggested that the condemned man die at the hands of an unknown assassin in deliberately dramatic circumstances which would remain engraved in the imagination of the people and would hasten the revolt. Kilpatrick swore he would take part in the scheme, which gave him the occasion to redeem himself and for which his death would provide the final flourish.

Nolan, urged on by time, was not able to invent all the circumstances of the multiple execution; he had to plagiarize another dramatist, the English enemy William Shakespeare. He repeated scenes from *Machbeth*, from *Julius Caesar*. The public and secret enactment comprised various days. The condemned man entered Dublin, discussed, acted, prayed, reprovved, uttered words of pathos, and each of these gestures, to be reflected in his glory, had been pre-established by Nolan. Hundreds of actors collaborated with the protagonist; the role of some was complex; that of others momentary. The things they did and said endure in the history books, in the impassioned memory of Ireland. Kilpatrick, swept along by this minutely detailed destiny which both redeemed and destroyed him, more than once enriched the text of his judge with improvised acts and words. Thus the populous drama unfolded in time, until 6 August 1824, in a theatre box with funereal prefiguring Lincoln's a long-desired bullet entered the breast of the traitor and hero, who, amid two effusions of sudden blood, was scarcely able to articulate a few foreseen words.

In Nolan's work, the passages imitated from Shakespear are the *least* dramatic; Ryan suspects that the author interpolated them so that in the future someone might hit upon the truth. He understands that he too forms part of Nolan's plot... . After a series of tenacious hesitations, he resolves to keep his discovery silent. He publishes a book dedicated to the hero's glory; this too, perhaps, was foreseen.

*Translated by James E. Irby*

از اینجا بود که نولان نقشه غریب خود را طرح افکند. ایرلند کیل پاتریک را می‌پرستید؛ کوچکترین ظن بی‌حرمتی نسبت به او شورش را به مخاطره می‌انداخت؛ نولان نقشه‌ای پیشنهاد کرد که اعدام کیل پاتریک را وسیله‌ای برای آزادسازی وطن اجدادی می‌ساخت. پیشنهاد کرد که محکوم به دست قاتلی ناشناس کشته شود، در شرائطی که به عمد نمایشی باشد، تا این شرائط بر تخیل همگانی نقر گردد و به شورش سرعت بخشد. کیل پاتریک سوگند خورد با برنامه‌ای همکاری کند که به او فرصت برائت می‌داد و به مرگ او رنگ و آبی می‌افزود.

مجال تنگ بود، و نولان قادر نبود به شرائطی که برای این اعدام پیچیده اختراع کرده بود انسجام بخشد؛ مجبور شد از آثار نمایشنامه‌نویس دیگری، ویلیام شکسپیر انگلیسی و دشمن، اقتباس کند. صحنه‌هایی را از مکبث و جولوس سزار تکرار کرد. نمایش همگانی - و پنهانی - چندین روز وقت می‌گرفت. محکوم به شهر دابلین وارد می‌شد، بحث می‌کرد، فعالیت می‌کرد، نیایش می‌کرد، نکوهش می‌کرد، کلماتی بر زبان می‌آورد که (بعدها) رقت‌بار به نظر می‌رسید - و هر یک از این اعمال، که در نهایت تجلیل می‌شد، ساخته و پرداخته نولان بود. صدها بازیگر با قهرمان همکاری می‌کردند؛ نقش برخی از آنان پراهمیت بود و بقیه سیاهی لشکر بودند. آنچه گفتند و کردند در کتابهای تاریخ، و خاطره پرتب و تاب ایرلند، باقی ماند. کیل پاتریک، که مجذوب سرنوشت دقیق و حساب شده‌ای بود که او را تبرئه و محکوم می‌کرد، در بیش از یک مورد با اقوال و اعمال ابداعی خود به متن (متن نولان) غنا بخشید. و نمایش مردمی بدین‌سان در زمان جریان یافت، تا، در ششم اوت ۱۸۲۴، در یک غرفه تماشاخانه، که طاقه شالهای عزا به گرد آن آویخته بودند، و از پیش یادآور غرفه تماشاخانه ابراهام لینکلن بود، گلوله محتوم به سینه خائن قهرمان وارد شد، و او به زحمت توانست، میان دو فوران تند خون، چند کلمه از پیش تعیین شده را بر زبان آورد.

تکه‌هایی که از شکسپیر اقتباس شده، در کار نولان، کمترین ارزش دراماتیک را دارند؛ ظن رایان بر این است که نویسنده با درج آنها خواسته است که کسی، احتمالاً در آینده، متوجه حقیقت شود. رایان در می‌یابد که او هم خود بخشی از نقشه نولان را تشکیل می‌دهد... در پایان کندوکاوی سماجت‌آمیز، تصمیم می‌گیرد که کشف خود را مسکوت گذارد. کتابی منتشر می‌کند موقوف به تحلیل از قهرمان؛ که این هم بدون تردید پیش بینی شده بود.

#### 1) The Tower

۲ - William Butler Yeats (۱۸۵۶ - ۱۹۳۹) شاعر و نمایشنامه‌نویس و ادیب ایرلندی (برنده جایزه نوبل سال ۱۹۲۳).

۳ - Gilbert Keith Chesterton (۱۸۷۴ - ۱۹۳۶) مقاله‌نویس، منتقد و رمان‌نویس انگلیسی.

۴ - Gottfried Wilhelm von Leibniz (۱۶۴۶ - ۱۷۱۶) فیلسوف، نویسنده و ریاضی‌دان آلمانی.

#### 5) Ryan

## 6) Fergus Kilpatrick

۷) Robert Browning (۱۸۱۲ - ۱۸۸۹) شاعر انگلیسی

۸) Victor Hugo (۱۸۰۲ - ۱۸۸۵) شاعر و نمایشنامه‌نویس فرانسوی.

۹) Moab نام قدیم وادی اردن.

## 10) Calpurnia

## 11) Kilgarvan

۱۲) Marquis de Condorcet (۱۷۴۳ - ۱۷۹۴) ریاضی‌دان و فیلسوف فرانسوی.

۱۳) Friedrich Hegel (۱۷۷۰ - ۱۸۳۱) فیلسوف آلمانی.

۱۴) Oswald Spengler (۱۸۸۰ - ۱۹۳۶).

۱۵) Giovanni Battista Vico (۱۶۶۸ - ۱۷۴۴) قاضی و فیلسوف ایتالیایی.

۱۶) Hesiod شاعر یونانی قرن هشتم پیش از میلاد.

## 17) Celtic

## 18) Britannic Druids

## 19) James Alexander Nolan

## 20) Gaelic

## 21) Festspiele